



ماشین‌های جنگی خاورمیانه : درباره سیاست با ابزارهای دیگر

محدثه زارع

ماشین‌های جنگی خاورمیانه: درباره سیاست با ابزارهای دیگر

محدثه زارع

اکنون زمان آن رسیده که درباره‌ی جنگ سخن بگوییم، از این‌رو که جنگ ما را انتخاب کرده است. بزرگترین چالش ما موضع‌گرفتن در برابر جنگ است، آیا باید سکوت کرد، آیا باید جبهه‌ی جدیدی در جنگ کنونی پدید آورد، آیا باید در میان طرف‌های درگیر یکی را برگزید؟ سکوت کردن درباره‌ی جنگ، با این همه، یک انتخاب برای ما نیست. اولین پیامد سکوت آن‌هم در جنگی که پیشاپیش نمایندگان ما در آن شریک هستند، به معنای ازدست‌دادن حق داشتن ما نسبت به سیاست است، زیرا که جنگ عرصه‌ای است که امکان زیستن در آن تقسیم می‌شود.

اما اگر قرار به اعلام موضع در جنگ باشد، حرکت ما چگونه می‌تواند تفاوت‌ها و شیوه‌های متفاوت سیاست‌ورزی ما را آشکار کند؟ اگر کلمات، جملات، مفاهیم و به‌کار بستن زبان از سوی ما به همان شیوه‌ای صورت بگیرد که از سوی دشمنان ما – یعنی آن‌ها که در برابر ما می‌جنگند و آن‌ها که به نمایندگی از ما می‌جنگند – در اولین قدم، در سطحی معرفت‌شناختی، جنگ را واگذار کرده‌ایم. اعلام موضع در جنگ از سوی ما همواره باید با خلق زبانی نو، به‌کار بستن مفاهیمی نو، و آشنایی‌زدایی از مفاهیم گذشته صورت بگیرد. بنابراین در قدم اول باید تفاوت‌های خود در برخورد با مفاهیم و شیوه به‌کارگیری آن‌ها را آشکار کنیم. این حرکت، در سطح مفاهیم و شیوه شناخت، به‌هیچ‌وجه قدمی پیش از کنش، یا بالاتر از کنش نیست، بلکه خود نوعی کنش‌گری و دخالت فعالانه در تغییر جهان است.

دخالت فعالانه در سازوکارها و فرایندهای تولید دانش درباره چیزها تنها می‌تواند حرکتی هستی‌شناسانه باشد؛ حرکتی که پای تغییر و گشودگی را به شناخت باز می‌کند و آن را تابع فرایندهای تولید سوژکتیویته جمعی، حرکت‌ها و شدن‌های مولکولی^۱ جزئیات می‌کند. بنابراین ما به معنای نمی‌پردازیم و با تثبیت مفاهیم و ارجاعات دلالتی آن‌ها سروکار نداریم، بلکه نسبت مفاهیم را با یکدیگر و وضعیت‌های تکین خود می‌سنجیم و از کارکردشان در مناسبات زیست‌قدرت پرده برمی‌داریم. ابایی نداریم اگر تاکید کنیم این شفاف‌سازی به مانیفستی سیاسی برای چگونه‌زیستن، و چگونه‌اندیشیدن راه می‌برد –

۱ هر شدنی در کار دلوز و گتاری در نهایت مولکولی است، با این حال شدنهای مولکولی می‌توانند کدگذاری شوند و تابع تعیین‌های مولی، نظیر هویت و ارگانسیم که تغییرات و تحولات آنها محدود به کدها و شیارهای پیشاپیش مستقر است.

گذاری از زیست-قدرت به زیست-سیاست^۲. بنابراین اینجا «شفاف‌سازی»، گذار ما از فهمیدن به سمت تغییر و کنش‌گری را نیز در خود دارد.

این مقاله درباره‌ی «جنگ» و نسبت آن، نزدیکی‌اش، و پیوندهایش، با «ما»ست. وقتی از «ما» سخن می‌گوییم، جمعی خیالی را در نظر داریم که فرم‌های زندگی‌شان در نقاطی با یکدیگر اتصال پیدا کرده‌اند؛ جمعی که در زمان و مکانی مشخص، جمع‌شدن خود را اراده کرده‌اند و به جنگیدن در کنار یکدیگر برای تحقق تکینگی‌هایشان و پدیدآوردن فضایی مشترک میل می‌ورزند. از مردم سخن نمی‌گوییم، چون انگاره‌ی مردم همچون خود جنگ نیازمند آشنایی‌زدایی در بستری مستقل است. از ما به منزله‌ی یک جمع واقعی سخن نمی‌گوییم، چون ما همواره در حال مبارزه برای م‌شدن هستیم و در این مبارزه خود را نیز می‌سازیم. پس «م‌شدن» ما نتیجه‌ی جنگی است که در آن شرکت خواهیم جست.

شبکه‌ای از جنگ‌های غیرمتمرکز با شدتی افزون‌تر در خاورمیانه، در نزدیکی ما، در جریان است؛ جنگ‌هایی که در برخی لحظات تعیین می‌کنند که چه باید و چه می‌توانیم باشیم، و ما را در بودن‌هایمان حبس و غیرفعال می‌سازند. اتخاذ موضع نسبت به جنگ به‌خصوص از سوی فعالانی دشوار بوده است که اساس کار خود را نه فرم‌های دولتی، تشکیلاتی و نهادی با محوریت دولت‌ملت، بلکه دفاع از فرم‌های بدیل مقاومت و سیاست‌ورزی گذاشته‌اند. متن پیش‌رو تلاشی است برای یادآوری جنگ‌های جاری خاورمیانه در قالب گفتاری که بنای خود را دفاع از امر سیاسی گذاشته و دعوتی است به سوی «جنگیدن در حیطه‌ی اقتصاد دانش درباره‌ی جنگ».

جهانی‌سازی جنگ‌های داخلی

جنگ‌های داخلی عراق و سوریه جنگ‌هایی جهانی هستند. از یک سو، این جنگ‌ها سمپتومی از فرایندهای «قلمروزدایی» جهانی‌سازی است: جنگ و خشونت با توان تخریب‌گر، و نیروی نفی خارق‌العاده‌اش، مرزهای ملی را برای ورود جریان‌های سیاسی، نیروهای انسانی و منابع نظامی باز می‌کنند که هر کدام از سویی و به علتی متفاوت به آنجا کشیده شده‌اند. از سوی دیگر، این جنگ‌ها همزمان با فرایندهای «بازقلمروگذاری» تعریف شده‌اند؛ چنان که می‌بینیم جنگ خاورمیانه تحت ایدئولوژی جنگ میان اهل سنت و شیعیان، و پروژه‌ی دولت‌ملت‌سازی داعش به گفتمان‌های غالب سیاسی وارد شده است.

^۲ اینجا زیست-سیاست، در برابر زیست-قدرت، نقطه نظری هستی‌شناسانه را نسبت به سیاست در پی دارد. هارت و نگری در کتاب مشترکشان، *جمهور(ثروت) مشترک*، زیست-سیاست را از زیست-قدرت تمیز می‌دهند تا به اولویت هستی‌شناختی مقاومت بر قدرت در کار فوکو بپردازند. مطالعه‌ی زیست-قدرت بدون در نظر گرفتن سویه‌های زیست‌سیاسی تحولات جامعه، این خطر را در پی دارد که فوکو را بالاتر از هر چیز تحلیلگر تحولات قدرت، و مکانیزم‌های کنترل و سرکوب بفهمیم، در حالی که خود وی تأکید می‌کند: مقاومت اول می‌آید، و مقاومت نسبت به سایر نیروهای این فرایند برتری دارد؛ مناسبات قدرت ناچار هستند که با مقاومت تغییر کنند. پس به نظر من مقاومت کلمه اصلی است، کلمه کلیدی در این دینامیک. (Foucault, Michel. 2000. Ethics. Essential Works of Foucault, 1954-1984, vol.1, edited by Paul Rabinow, trans. Robert Hurley et al.

سرمایه‌داری جهانی به فرایندهای قلمروگذاری نیاز دارد تا بر نیروهای مازادی حد بزند که از قبیل فرایندهای قلمروزدایی توانسته‌اند توان جنگی خود را بازبایند. بنابراین گرچه ذیل سرمایه‌داری، دولت یا State تنها بخشی از سازوکارهای گسترده‌تر و منتشرتر اعمال قدرت است، اما هنوز هسته‌ای مهم در تثبیت نظم موجود نیز هست. پروژه «دولت اسلامی» نیز تنها با به‌کارگیری فرایندهای قلمروگذاری، نظم‌بخشی و حدگذاری بر هر نیروی رهایی‌بخش یا جنگنده‌ای در میان اقلیت‌های عراق و سوریه، - در هر کجا به شیوه‌ای و به اقتضای شرایط محلی - عملی شده است. بنابراین درعین حال که داعش نامی برای یک پروژه واحد دولت‌ساز است، سازوکارهای کنترل و سرکوب، بسیج نیروها و استراتژی جنگی در هر نقطه‌ای از سوی این گروه به صورت غیرمتمرکز صورت می‌گیرد.

در تاریخ اقتصاد جهانی جنگ «یازده سپتامبر» یک نقطه عطف محسوب می‌شود. جهانی‌شدن نامی چون «یازده سپتامبر» به جهانی‌سازی جنگ و به خصوص جنگ‌های داخلی رسمیت بخشید. اکنون ما در دوره‌ای به‌سرمی‌بریم که پارادایم اصلی جنگ در گفتارهای سیاست بین‌الملل، جنگ داخلی است. جهانی‌سازی جنگ‌های داخلی به معنای گسترش اقتصاد جنگ به «جنوب جهان» است. در واقع اقتصاد جنگ همچنان پر قدرت در حال آزادسازی و گسترش «جنگیدن» به‌منزله‌ی یک عمل سیاسی در جنوب است، اما از سوی دیگر در کار حبس و باز قلمروگذاری این عمل نیز هست. به عبارت دیگر، قلمروی جغرافیایی جنگ، همچون سویه‌های تاریک کار و تولید، به جنوب جهان کشانده شده، و قلمروگفتمانی آن به نهادهای «مشروع»ی محدود شده که قابلیت تعامل با شمال را در خود مستقر ساخته‌اند. شاید وجود جنگ دائمی باشد، اما در هر حال باید آن را در محدوده‌ی جغرافیایی خاصی «قرنطینه» کرد تا به قول جرج بوش، «تروریست‌ها» کاری نکنند که «مردم آمریکا از خرید بازمانند.»

به این ترتیب جنگ‌های داخلی در خاورمیانه از یک سو به مرزهای جغرافیایی و گفتمانی خود محدود می‌شود و از سوی دیگر، از این مرزها گذر می‌کند. این خطر اقتصاد جنگ است. اقتصاد جنگ تنها به ادامه جنگ‌هایی وابسته است که در عین حال قابلیت آن را دارند که پایه‌های این اقتصاد را بلرزانند. برای ادامه فرایندهای انباشت سود چاره‌ای جز حد زدن بر جنگ نیست، اما در هر جنگ منفردی، جنگ‌های زیادی در حال زاد و ولد هستند که مرزهای حرکت و پیشروی خود را گسترش می‌دهند و علیه هر اقتداری می‌شورند. جنگ در عراق و سوریه نیز اولین نشانه‌های گسترش خود ورای مرزهای ملی را اثبات کرده‌اند؛ نه تنها از پس حملات اخیر در پاریس، و نه تنها به خاطر حاکم‌شدن قدرت نظامی در سرتاسر شهرهای اروپایی، بلکه همچنین در شدت گرفتن سیاست‌های راست‌گرایانه از سوی دولت‌ها، و بالاگرفتن حملات نژادپرستانه که از حد کنترل دولت‌ها نیز فراتر رفته‌اند.^۳

کوبانی نیز یکی از پارادوکس‌هایی است که در جریان جنگ‌افروزی در خاورمیانه زاده شد. در دل کوبانی بود که محدوفان جنگ توانستند خود را سازماندهی کنند، و امید به مقاومت و خلق سیاست بدیل را زنده نگه دارند. در کوبانی بود که نیروهای بین‌المللی درباره واکنش مناسب دچار تردید شدند، و ارتش

۳ آلن بدیو در «تصاویر دوران حاضر»، سمینارهای سال ۲۰۰۳، عصر ما را دوران «پسا-جنگ» می‌خواند. به قول او جنگ‌ها تا پایان جنگ جهانی دوم حادثه‌ای فوق‌العاده و خارج از نظم هرروزه بودند، و مرز مشخصی هم وضعیت جنگی را از صلح تمییز می‌داد و هم «خط مقدم» را از فضای عادی زندگی روزمره جدا می‌کرد. اما جنگ سرد پایانی بر این پارادایم از جنگ بود.

امریکا نتوانست دخالت «انسان دوستانه» خود در عراق و سوریه را به بی‌نقص‌ترین و مطمئن‌ترین شکل ممکن تکمیل کند. کوبانی مختصاتی جغرافیایی است که در آن همه‌ی نیروهای پسااستعماری رقیب در منطقه دچار تنش شده‌اند. از یک طرف «دولت اسلامی»، پروژه دولت‌مملت‌سازی خود را مشروط به تسخیر کامل این منطقه می‌کند، و از طرف دیگر، نیروهای بین‌المللی آن را به لحاظ اهمیت نسبت به سایر مناطق ثانوی می‌بینند. منطقه‌ای که پیش از جنگ و از دهه‌ها قبل برای چریک‌های چپ، مکانی برای سازماندهی نیرو و تمرین محلی سیاست بدیل بوده است، اکنون محلی برای سازماندهی نیروهای چپ منطقه‌ای و بین‌المللی علیه جنگ تمام عیار و تخریبگر خاورمیانه است.

اگر جنگ‌های داخلی در جریان جهانی‌سازی هژمونیک شده‌اند، نباید در مقابل آن به‌هم‌پیوستگی و اتصالات خرده‌مقاومت‌های محلی را از نظر دور داشت؛ مجموعه مقاومت‌هایی که ناگهان در کوبانی اتصالاتی خلاقانه با یکدیگر برقرار می‌کنند. همان‌طور که فعالان ضد جهانی‌سازی می‌گویند، ما نه علیه جهانی‌سازی، بلکه به دنبال جهانی‌سازی بدیل هستیم. جهانی‌سازی بدیل آن فرایندی است که تنها از دل کوبانی، و مثال‌های نظیر آن ساخته می‌شود، و نمی‌توان آن را در فرایندی از بالا به پایین، و به شکلی پیشینی اراده کرد. اگر مقاومت در برابر جهانی‌سازی به شکل کنونی با خرده‌مقاومت‌های محلی ممکن شده است، ارائه‌ی بدیل از خلال مداخله فعالانه در آشوبی ممکن می‌شود که جهانی‌سازی کنونی رقم زده است. سکوت در این مرحله به معنای واگذارکردن امکان‌های بدیل سیاست‌ورزی و وانهادن عرصه به کسانی است که ادعای نمایندگی ما را دارند.

درباره‌ی تاریخ جنگ در خاورمیانه

این جنگ باید پایان بیابد. شاید تولد چندین دولت جدید و برقراری تعادل و سازش میان آن‌ها برای پایان بخشیدن به این جنگ و آتش‌بس میان گروه‌ها کفایت کند. اما همین نکته کافی است که بپذیریم جنگ‌های درگرفته در خاورمیانه – که اکنون برای بسیاری از تئوری‌پردازان سیاسی بر ضرورت وجود دولت‌های قدرتمند آینده دلالت می‌کند – نسبت به این دولت‌ها پیشینی هستند و تقدیمی هستی‌شناختی بر آن‌ها دارند. در واقع نهادهای جدید که از پی جنگ خاورمیانه سر برخواهند آورد، حاصل نیروهایی هستند که جنگ کنونی را پذیرفته‌اند و در آن فعالانه شرکت کرده‌اند. فرایند نهادسازی، فرایندی جنگ‌افروزانه است. همه نیروهایی که از پی این جنگ سودای نهادسازی، کسب قدرت و تشکیل دولت مستقل را در سر داشته‌اند، نیروهایی جنگی و نه «صلح‌طلب» بوده‌اند.^۴ دولت مدرن خود ادامه جنگی پایان نیافته است که در برابر خطر جنگ داخلی علم شده.^۵

این جنگ هرگز به دست سیاست مبتنی بر مدیریت و امنیت پایان نخواهد یافت. نقطه‌ی مقابل جنگ در این شیوه سیاست‌ورزی نه صلح، بلکه امنیت است. سیاست‌ورزی در زمان «صلح»، به معنای برقراری

۴ صلح، همان وعده‌ی اصلی همه دولتهای مدرن و نهادهای وابسته به آن بوده است.

۵ تیکن (تیخون)، ۲۰۰۹، ص. ۳۷

امنیت است، آن‌هم به وسیله اعمال انحصار بر ابزارهای خشونت. به همین علت فوکو اصرار داشت که بگوید: سیاست ادامه‌ی جنگ با ابزارهای دیگر است.^۶ در پی سیاست، زیر سایه همیشه حاضر حاکمیت سیاسی، نهادهای قدرت و دستگاه‌های تولید حقیقت همواره جنگ‌های زیادی در جریان بوده‌اند و پشت صلح وعده داده شده از جانب این نهادها نه تنها جنگ‌های گذشته، بلکه جنگ‌های آینده نیز در جریان هستند. در واقع، برای نوشتن تاریخ نهادها باید تاریخ جنگ‌ها را نوشت.^۷ جنگ کنونی نیز تاریخ نهادی گذشته و آینده‌ی منطقه خاورمیانه را روایت می‌کند. به عبارتی، جنگ خاورمیانه پیشاپیش از جانب نهادهای در حال تکوین منطقه به نفع خویش مصادره شده و در رگ‌های آن‌ها به جریان افتاده است.

خاورمیانه یک منطقه‌ی جنگی «مدرن» است؛ منطقه‌ای نسبتاً نو در تاریخ مدرن با عمر صد و اندی ساله که از دل بحث‌های ژئوپلیتیک درباره‌ی رقابت‌های استعماری میان انگلیس و فرانسه زاده شد، و از قرار معلوم، بیش از حد برای همدلی مردم آن با یکدیگر اندک است. نام‌ها نقشی تعیین‌کننده در روش‌های اعمال سیاست، یا شیوه‌های مدیریت روابط قدرت بازی می‌کنند. خاورمیانه یکی از آن دست نام‌هاست که باید پیش از به‌کارگیری‌اش حساسیت و وسواس کافی را به خرج داد. در اوایل سده بیستم میلادی و پیش از جنگ جهانی اول روزنامه تایمز اقدام به چاپ مجموعه‌مقالاتی درباره‌ی منطقه‌ای می‌کند که از غرب به مستعمره‌های افریقایی فرانسه و از چپ به شبه‌جزیره‌ی هند تحت استعمار انگلیس منتهی می‌شد. بحث‌های این مقالات به خاطر آغاز شکست‌های امپراطوری عثمانی و بازشدن فضایی در میانه‌ی شرق اهمیت یافتند و خاورمیانه نامی است که در این سری مقالات برای اشاره به جغرافیایی به لحاظ سیاسی بکر و کمتر شناخته شده به کار رفت که نیروهای استعماری را به خود فرامی‌خواند. این نام از عدم تعیین آینده نیز نشان دارد، جایی است در میانه‌ی شرق، جایی که به خاطر همین در میانه‌بودنش، و گنگی نسبی که درباره‌اش وجود داشته، بیشترین تنش را نیز در خود حس کرده است.

شاید حالت ایده‌آل این باشد که بتوانیم بدون استفاده از نام‌ها و بدون همراه شدن با زبان استعماری گذشته و پسااستعماری نوین، امر سیاسی را بی‌هیچ سخنی و تنها با گوشت‌مان به جریان درآوریم. می‌گوییم گوشت‌مان، و نه بدن‌مان، چرا که همراه با فرایند هژمونیک شدن نام‌ها، و ابزاری شدن زبان، بدن‌های ما نیز در عرصه‌ی زیست-قدرت به‌هنجار شده‌اند. با این حال، برای گذر از سیاست بدن به سیاست گوشت، و برای گذر از زبان استعماری به زبان گشوده و سیال انقلاب، باید نوعی استراتژی جنگی اتخاذ کرد؛ استراتژی جنگی‌ای که در کوبانی به اقداماتی از جمله پذیرش کمک‌های امریکا بدون تسلیم به آن و خطاب قراردادن دولت ترکیه برای بازکردن مرز بدون پذیرش مشروعیت آن ترجمه شده است.

برای شروع به سخن گفتن، و متفاوت سخن گفتن، باید توان جنگی خود در عرصه‌ی دانش و زبان را بازیافت. در این شروع دوباره شاید بتوان از خاورمیانه‌ای سخن گفت که در میانه‌بودن خود و تن‌ندادن به نمایندگی را تمرین می‌کند؛ خاورمیانه‌ای که در بحبوحه جنگی چنین سهمگین، هنوز در حال تنفس است

۶ فوکو با معکوس کردن تر کلازویتس رابطه میان جنگ و سیاست را تبیین می‌کند. به عقیده کلازویتس، ژنرال پروسی و تئوریسین نظامی، جنگ ادامه سیاست با ابزارهای دیگر است (ر.ک. فوکو، میشل. باید از جامعه دفاع کرد: درس گفتارهای کلژدوفارنس ۱۹۷۵-۱۹۷۶، ترجمه. رضا نجف زاده، انتشارات رخ داد نو، ص. ۵۴)

و در مقاومت‌های محلی قابل ردگیری است. نه تنها در کوبانی، بلکه در شهرهایی همچون رقه، نیروهای وجود داشته‌اند که تحت اشغال نیروهای داعش، زیر حملات نیروهای ائتلاف، و تحت فشار سایر نیروهای مرتجع فعال در منطقه، هنوز با ارجاع به انقلاب‌های گذشته خود و سال‌های شکوفای این دهه، مقاومت خود را پی می‌گیرند. اکنون که صداهای کرکننده‌ی دولت‌سازی و نظامی‌گری در خاورمیانه، شناخت چنین سطحی از مقاومت را دشوار کرده است، آنچه باقی مانده تنها مثال‌هایی از نیروهای آفرینشگری است که به صورت گذرا، در حاشیه، و بی‌اهمیت برای ما جلوه می‌کنند. این نیروهای آفرینشگر زمانی در کار تصاحب و بازپس‌گیری خاورمیانه بوده‌اند، و هنوز در پناهگاه‌های به‌جای‌مانده، این توان را احیا می‌کنند. چریک‌هایی را به یاد بیاوریم که دهه‌ها در مرز، در میانه، خود را برای انقلاب آینده آموزش می‌دادند؛ انقلابی که در کوبانی یکی از تعیین‌های خود را یافت و نیروهای انقلابی منطقه را به سوی خود خواند.

مقاومت تنها نمودی از به‌کارافتادن و اتصال ماشین‌های جنگی اقلیتی است؛ ماشین‌هایی که اصل خود را بر جابه‌جایی، و تن‌دادن به سکون گذاشته‌اند و هیچ پروژه‌ی دولت‌مملت‌ساز، ارتجاعی و واکنشی، آن‌ها را به نفع خود مصادره نکرده است. هدف ماشین‌های جنگی اقلیتی، جنگ نیست گرچه جنگ ممکن است پیامدی غیرقابل‌اجتناب باشد. همه‌ی ارتش‌های دولتی و شبه‌دولتی حاصل تصاحب و از آن خود کردن ماشین‌های جنگی و بدل کردن جنگ به هدف غایی خود هستند. در جنگ کانالیزه‌شده‌ی خاورمیانه و تنش شدیدی که تخیل‌ها را کور کرده است، بخشی از ماشین‌های جنگی اقلیت‌های سرکوب‌شده توان خود برای مقاومت را از دست داده و جذب جنگ‌های دولت‌مملت‌سازی نیز شده‌اند. بنابراین جنگ رسمی در خاورمیانه صحنه‌ای است که تکثر فرم‌های زندگی، تعارض‌ها و جنگ‌ها و درعین حال مقاومت‌ها در این منطقه را ذیل خود پنهان، سرکوب و مصادره کرده است. آنچه برای ما اهمیت دارد، تاکید بر آن سطحی از نیروهای خلاق و آفرینشگر است که در گفتارهای رسمی درباره‌ی خاورمیانه ناچیز شمرده می‌شوند؛ آن‌هم در جایی که بخش قابل توجهی از ماشین‌های جنگی اقلیت‌های دینی و قومی، حاشیه‌نشین‌ها، فقرا و جنگ‌زدگان سال‌های اخیر و آواره‌ها از یک سو به نام پروژه دولت‌مملت‌سازی داعش تصاحب و نامیده، و از سوی دیگر در کانال‌های دولتی و نهادی دیگر ادغام شده‌اند.

این نهادها هر کدام توانستند از نیروهای جنگی و تخریبگر اقلیت‌های سرکوب‌شده بهره ببرند، آن‌ها را به نفع پروژه دولت‌مملت‌ها سازماندهی کنند، و فاشیسم خاص خود را برپا سازند. اگر بسیاری در این میان به فاشیسم میل ورزیدند، از آن جهت بود که نتوانستند درباره‌ی هیچ بدیلی تخیل کنند. بنابراین آنچه که هنوز در این میان اهمیت دارد نه متهم کردن بخشی از مردم به خاطر گرایش‌های مرتجعانه‌شان، بلکه نشان دادن شیوه‌ای متفاوت از تفکر و تخیل، شیوه‌ای متفاوت از سیاست‌ورزی و زیستن است. این همان شیوه تفکری است که بر مثال کوبانی نه صرفاً به خاطر اقلیتی‌بودنش، بلکه به جهت اهمیت استراتژیکش در گستراندن ایده‌ی مقاومت و ساختن سیاست بدیل در منطقه تاکید می‌کند. ماشین جنگی کوبانی با اتصال به سایر ماشین‌های جنگی توانست گستره‌ای از امکان‌ها را در برابر همه‌ی اقلیت‌های منطقه باز کند. تفکر درباره‌ی جنگ از خلال کوبانی این امتیاز را می‌دهد که پیشاپیش بتوانیم دشمن را مرعوب قدرت جنگندگی و سرخوشی خود کنیم. همان‌طور که یک فرماندهی زن در کوبانی می‌گفت، وقتی زنان مسلح کرد آوازخوان به جبهه نزدیک می‌شوند، ترس از جهنم سربازان دشمن را فلج می‌کند؛ چراکه بر اساس

تعلیمات داعش، سزای کشته‌شدن به دست یک زن، جهنم است. اما جهنم واقعی، پیش از آن و در خط نبرد برای این سربازان رخ می‌دهد، جایی که نیروهای آفرینشگر در برابر ارتجاع می‌ایستند.

تقدم هستی‌شناختی مقاومت در برابر قدرت، و ماشین جنگی در برابر ارتش و دولت، ما را ناچار می‌سازد که برای بیان تاریخ جنگ، به نوشتن تاریخ مقاومت دست بزنیم. در این تاریخ حرکت‌ها و جنگ‌هایی روایت می‌شوند که علیه سیاست معطوف به مدیریت و جنگ معطوف به جنگ به پا خواسته‌اند؛ از مقاومتی سخن گفته می‌شود که هنوز در رگ‌های مردم جریان دارد؛ از ماشین‌های جنگی جدیدی نام برده می‌شود که در دل جنگ کنونی متولد شده‌اند یا خود را بازساخته‌اند بی‌آن که به جنگ رسمی نهادهای مستقر تن دهند و مرزهای آن را به رسمیت بشمارند. امر سیاسی حاصل حرکت و چفت‌شدن این ماشین‌های جنگی است.

جنگی رخ خواهد داد. این جنگ حرکتی خواهد بود برای پیروزی ماشین‌های جنگی اقلیت‌های سرکوب‌شده، محروم، جنگ‌زده و آواره‌ی خاورمیانه در برابر اقتدار و سرکوب دولت‌ها و نهادهای منطقه‌ای. در واقع، هیچ راه فراری از اقتصاد جنگ وجود ندارد^۸؛ باید جنگید.

www.asabsanj.com

اسفند ۹۳

۸. ک. دریدا، ۱۹۷۶، ص. ۱۴۸

Derrida, Jacques. *Of Grammatology*. Trans. G. C. Spivak. Baltimore and London: Johns Hopkins UP, 1976